

والدگری

در فرهنگ مدرن



سید احمد ساویز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والدگری در فرهنگ مدرن

سید احمد ساویز

مقدمه

به لحاظ تاریخی، خانواده اصلی‌ترین مرجع انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر بوده است. انگیزه‌های اصلی خانواده، هم‌شکلی و هم‌سانی با فرهنگ و تولیدمثل بوده و وقتی والدین در مرکزیت آن قرار می‌گرفتند، خانواده واضح‌ترین مسیر را به سمت ارزش‌ها، اصول و مفروض‌های فرهنگ گسترده‌تر جامعه فراهم می‌کرد. به نظر می‌رسد این نقش خانواده، امروز رنگ باخته و علت این است که رسانه‌ها بر نقش آن به‌عنوان کانون

اصلی در انتقال فرهنگ، سایه افکنده‌اند و محل کار تبدیل به خانه اصلی روانی و حتی فیزیکی والدین شده است. خانه مرکزیت خود را برای بسیاری از خانواده‌هایی که در آن‌ها والدین درگیر ترقی فردی و خودتکاملی اجتماعی شده‌اند از دست داده است. در این خانواده‌ها والدین درگیر رشد شخصی خود در محل کار هستند و خانه دیگر برای آن‌ها مرکزیت ندارد؛ زیرا باید در محل کار مراتب ترقی را طی کنند؛ مراتبی که جامعه مدرن آن را تعریف می‌کند.

علاوه‌براین، در فرهنگ ساختگی مدرن اهداف و سبک‌زندگی در جامعه تغییر کرده و این اهداف و سبک‌زندگی جدید، حوزه نفوذ خانواده را به‌عنوان حامل فرهنگ، محدود کرده است. درواقع، به نظر

می‌آید که در حال حاضر افراد بیشتر خود را عضو «شبه‌خانواده‌هایی» می‌دانند که به صورت جمعیت‌های شناور در جامعه تعریف می‌شوند. مثالی از این گروه‌ها، گروه‌های هم‌سالان مدرسه یا هم‌قطاران^۱ کاری هستند. برخی از گروه‌ها حتی فاقد پایداری یا تعریف هدف هستند. این‌گونه جمعیت‌ها در راستای رفاه، مصرف یا برای صرف وقتِ مشترک در تعطیلات شکل می‌گیرند و افراد با این جمعیت‌ها همراه می‌شوند. بیشتر این جمعیت‌ها براساس تصمیم‌های اقتصادی کنار هم جمع می‌شوند، نه براساس نیازهای اصیل انسانی.

فرهنگ و شرایط فرهنگی جامعهٔ مدرن، شکاف عاطفی بزرگی را بین والدین و فرزندان‌شان ایجاد کرده است. تحقیق‌ها نشان

1. Peer groups.

می‌دهد که در طول سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۶، یعنی در سال‌های اوج گیری فرهنگ رسانه ای مدرن، میزان صرف وقت هفتگی والدین با فرزندان یا میزان وقتی که والدین در طول هفته در دسترس فرزندانشان قرار داشته‌اند، ده ساعت کاهش یافته است.^۲

وقتی انگیزه‌های فوق‌العاده فردگرایانه جامعه مصرفی در ذهن افراد غالب می‌شوند و برای آنها، به‌ویژه والدین، ترقی شخصی در محیط کار یگانه هدف زندگی تعریف می‌شود، وقتی آنان باید در مسیر رقابتی موفقیت در جامعه توانایی‌های شخصی‌شان را عرضه کنند و مقبول باشند، و وقتی جامعه سرمایه‌داری از طریق رسانه الگوهای «قهرمانانه» و مطلوب اجتماعی را در محیط کار تعریف می‌کند، نه در محیط خانه، آنگاه افراد برای اینکه از

2. J. F. Schumaker, *The Age of Insanity*, Praeger, 2001, p. 90.

رشد و ترقی اجتماعی محروم نشوند، حیات روانی خود را در محیط کار می‌جویند و اشتغال ذهنی به کار، جایگزین اشتغال ذهنی به خانواده می‌شود.

در این حالت بیشتر همت این افراد متوجه محیط کارشان است و این گذار فرهنگی از خانواده‌محوری به کارمحوری، قدرت خانواده را در جامعه هرچه بیشتر کم‌رنگ می‌کند و باعث غلبه عوامل معارض با خانواده بر فضای خانواده می‌شود. بیش از چهل درصد از زوج‌هایی که در نظرسنجی‌ای شرکت کرده بودند، گفته‌اند که شغلشان با زندگی خانوادگی‌شان تداخل دارد؛ به این معنا که این دو را با هم ناسازگار می‌دانند.^۳ تعداد بسیار کمی هستند که توانسته‌اند شغلشان را

۳. همان، ص ۹۰.

به‌نفع زندگی خانوادگی عقب بزنند. تعداد بسیار زیادی از والدین این احساس را دارند که برای فرزندانشان وقت ندارند؛ این اتفاقی است که در جامعهٔ مدرن در حال رخ دادن است. امروزه بسیاری از ناظران و محققان برای توصیف اوضاع ناشی از فرهنگ مدرن، از «جامعهٔ ضدفرزند» سخن می‌گویند.

نکتهٔ مهم در این باره آن است که ستیز و ناسازگاری شدید با خانواده، از جایی آغاز می‌شود که در فرهنگ مدرن، اقتصاد مبنای تمام امور اجتماعی قرار می‌گیرد و مبنای ارزش‌گذاری افراد نیز موفقیت اقتصادی و ترقی‌های فردی است. با چنین مبنایی، آرام‌آرام سازوکارهایی شکل می‌گیرند که جامعه را نیز به جامعهٔ فردمحور و ضدخانواده

تبدیل می‌کنند. نقطهٔ مقابل جامعهٔ ضدخانواده، «جامعهٔ خانواده‌محور» است. فرهنگ‌های غیرغربی اغلب برخلاف فرهنگ مدرن، خانواده‌محور هستند. جامعهٔ خانواده‌محور در بسیاری از سازوکارهای فرهنگی و اقتصادی که در پیوند با سازوکارهای فرهنگی جامعه هستند، با جامعهٔ مدرن تفاوت دارد؛ یعنی مناسبت‌های اجتماعی، حتی نحوهٔ شهرسازی و معماری در آن‌ها، به مراتب بیش از فرهنگ مدرن غربی، تابع رشد و سلامت خانواده است.

گفته می‌شود که این جاه‌طلبی‌های شغلی و کاری و حتی جاه‌طلبی‌های مربوط به تعطیلی‌ها و بازنشستگی تا حد زیادی والدین را از این بازمی‌داری که واقعاً فرزندانشان را بشناسند. در غرب سرمایه‌داری «فرزند به‌مثابهٔ غریبه» پدیده‌ای است

که امروز، روان‌درمان‌گران جامعه غرب با آن مواجه هستند. شخص احساس می‌کند که با فرزندش غریبه است و هیچ پیوند شناختی‌ای با او ندارد.

نمونه‌ای از آداب مدرن که بسیار روبه‌افزایش است این است که امروز میلیون‌ها «بچه مهدکودکی تحت‌مراقبت روزانه» وجود دارند. «دستورالعمل جامعه مدرن» می‌گوید که فرزندان نباید مانع والدین در رسیدن به اهداف شخصی و خصوصی‌شان شوند. در جامعه مدرن، در عمل این پژوهش‌ها شنیده می‌شود که فرزندان نباید مانع والدین در تعقیب و دستیابی به اهداف شخصی و خصوصی و جاه‌طلبی‌شان شوند. فرزندان می‌توانند بخشی از خواسته‌های والدین باشند، مثل چیزی که از بازار خریده می‌شود. در واقع باز هم به فرزندان،

مصرفی نگاه می‌شود؛ فرزندان حق ندارند توقع «پدر و مادرِ حاضر در صحنه» را داشته باشند؛ یعنی از نظر فیزیکی پدر و مادر دارند، اما از نظر روان‌شناختی، به سبب اینکه آن‌ها غایب هستند، پدر و مادر ندارند؛ در واقع پدران و مادران در زندگی فرزندان‌شان حضور روانی ندارند. در جامعهٔ مدرن، بسیاری از فرزندان از داشتن پدر و مادر در بُعد روانی، فکری و عاطفی محروم هستند. به این دلیل که اگر والدینی بخواهند برای فرزندان‌شان پدری و مادری کنند، باید حضور عاطفی و فیزیکی نزدیکی را به صورت بی‌وقفه با آن‌ها داشته باشند. اگر وقفه‌ای ایجاد شود، آن‌ها نمی‌توانند به لحاظ روانی برای فرزندان‌شان مفید باشند. بنابراین، بسیاری از والدین، این وقت را در عمل به فرزندان‌شان اختصاص نمی‌دهند.^۴

۴. همان، ص ۹۰-۹۱.

تحقیق‌ها نشان می‌دهند حتی جدایی‌های کوتاه‌مدت از والدین می‌تواند رشد رابطه والدین و فرزند را مختل کند و عواقب منفی طولانی‌مدت بر کودک داشته باشد؛ چه رسد به اینکه فرزندان هر روز، به‌صورت طولانی‌مدت تحت‌مراقبت مهدکودک یا افراد روزمزد باشند و اساساً به مادر و به محبت خالص مادرانه دسترسی نداشته باشند.

این توجیه که گفته می‌شود: والدین باید به‌جای صرف وقت زیاد، «وقت کم اما باکیفیت» برای فرزندان صرف کنند، در عمل کارآمد نبوده است. وقت باکیفیت، جبران‌کننده کمیّتی که از فرزندان گرفته می‌شود نیست. فرزندان به وقت مشخص و فراوان با حضور والدین نیاز دارند. پس اگر والدین بخواهند والدِ روان‌شناختی فرزندشان باشند تا بتوانند در دوران

جوانی فرزندان پیوند محکم و اطمینان‌پذیری با فرزندان خود داشته باشند و آنان را در برابر خطرهای آسیب‌های عصر حاضر مقاوم سازند، باید از دوران کودکی و نوجوانی با عشق وقت صرف کنند و به علایق و توجهات ذهنی آنان احترام بگذارند تا بتوانند به دنیای ذهنی آن‌ها وارد شوند، و آنگاه دنیای ذهنی مشترک، مفاهیم ذهنی مشترک، اندیشه‌های مشترک و نگرش‌های مشترک به دنیای بیرون بسازند. این مهم، زمانی محقق می‌شود که فرزندان و والدین با هم تجربه‌های مشترکی ایجاد کنند و با هم کارهای مشترکی انجام دهند؛ مثلاً با هم قفسی برای مرغ‌ها در خانه بسازند، با هم کاردستی درست کنند، با هم گردش بروند، ببینند، حرف بزنند و تحلیل‌های مشترک از دیده‌های مشترک داشته باشند.

تجارب مشترک والدین و فرزندان در جامعه مدرن رفته رفته گم می‌شود. بسیاری از والدین عصر جدید مایل‌اند این موضوع را به خود بقبولانند که مراکز مهدکودکی نه تنها برای رشد فرزندان زیان‌آور نیستند، بلکه برای آن‌ها بهترند؛ زیرا با بزرگسالانی متخصص و بچه‌های دیگری که شبکه دوستان هم‌سن‌وسال آنان را تشکیل می‌دهند در تماس قرار می‌گیرند... ولی این تصویرها واقعیت ندارد و تحقیق‌ها نشان می‌دهند که بچه‌های مهدکودکی از بچه‌هایی که «والدین تمام‌وقت» دارند، از نظر سلامت روان، مهارت‌ها و قدرت‌های شخصیتی در سطح پایین‌تری قرار می‌گیرند.^۵

باید گفت که پدیده‌ای نوظهور به نام «والدگری اینترنتی» نیز به‌تازگی رواج یافته و همین والدینی که برای سپردن

5. J. F. Schumaker, *The Age of Insanity*, Praeger, 2001, p.91.

فرزندانشان به مهدکودک نگران آنها هستند، حال از تکنولوژی استفاده می‌کنند تا همچنان «احساس» مشارکت در مراقبت از فرزندان خود را داشته باشند. سایت‌های اینترنتی مشخصی به این منظور راه‌اندازی شده که به والدین شاغل اجازه دیدن تصاویر و فیلم‌های کوتاهی از فرزندانشان را در حال فعالیت در مهدکودک می‌دهد. این والدین در عرض چند لحظه وارد سایت می‌شوند و کودک را می‌بینند که در حال حاضر مشغول به چه کاری است و اگر همه چیز خوب به نظر بیاید، از سایت خارج می‌شوند و به کار خود بازمی‌گردند، بی‌آنکه احساس کنند راندمان کاری را از دست داده‌اند. چنین سیستمی برای والدینی که فرزندان کوچک دارند بسیار مطلوب به نظر می‌رسد؛ زیرا برای آنان این توهم را به وجود می‌آورد که خود بر رشد کودکان ناظرند و از این طریق، خود را از عذاب وجدان

می‌رهانند. آن‌ها خود را چنین توجیه می‌کنند که اگر اینترنت نبود، مجبور به حضور فیزیکی در کنار فرزندان بودند.

به‌هرحال با صرف‌نظر از اینکه چنین تکنولوژی‌ای چقدر برای والدین تسهیل‌کننده است، تحقیق‌های معتنا بهی‌بوضوح این را نشان می‌دهند که مراقبت از فرزندان توسط افرادی غیر از خود پدر و مادر، برای سلامت اجتماعی و عاطفی کودک، مخرب و مضر است. یکی از نتایجی که همیشه در این تحقیق‌ها به‌دست می‌آید این است که بچه‌هایی که در مهدکودک‌ها بزرگ می‌شوند، معمولاً در مقایسه با هم‌سالان خود، تهاجمی‌تر و از نظر کلامی تندتر و بددهن‌تر (دارای سوءکلام) هستند. این بچه‌ها دچار سردرگمی و درهم‌ریختگی هویتی هستند و آستانه تحمل آن‌ها

در برابر ناکامی در رسیدن به چیزی که خواستار آن هستند، بسیار کمتر است. این کودکان، بسیار زودتر به هم می‌ریزند و بسیار زود عصبی و کلافه می‌شوند. همچنین، پایداری و استقامت آن‌ها در کاری که نیاز به دقت و تداوم دارد، نسبت به بچه‌هایی که در «همراهی دائمی والدین» هستند، پایین‌تر است. فرزندان مهدکودکی، در چنین معیارهایی، نمره‌های پایین‌تری دارند.

تحقیق‌هایی که در مدت‌های طولانی انجام شده نشان می‌دهد نوجوانانی که در محیط‌های مدرسه‌ای و مهدکودکی بزرگ شده‌اند، در بسیاری از موارد ناسازگارتر هستند. علاوه‌براین، فراوانی نسبی اعتیاد به الکل و موادمخدر در آن‌ها بسیار بالاتر است. مشخص شده که آن‌ها بیشتر در معرض «رفتارهای بزهکارانه» قرار دارند و احتمال ترک تحصیل آن‌ها نیز از دیگر

نوجوانانی بیشتر است که در همراهی دائمی والدینشان بزرگ شده‌اند. همچنین، تحقیق دیگری نشان می‌دهد کودکانی که بیش از بیست ساعت در هفته را در مهدکودک بوده‌اند، از خود نوعی بی‌میلی به ارتباط برقرار کردن با والدینشان نشان می‌دهند. افزون بر آن، تحقیق‌های دیگری، حاکی از آن است که بیشتر بچه‌های مهدکودکی در شکل دادن مرکزیت اخلاقی و احساس وجدان دشواری بیشتری دارند. به نظر می‌رسد زندگی در مهدکودک این احساس و باور را ایجاد می‌کند که آن‌ها برای انجام هرآنچه دوست دارند از آزادی برخوردارند، بدون اینکه به عواقب اجتماعی آن فکر کنند. این مخاطره وجود دارد که در این مهدکودک‌ها، در حال تربیت فرزندان هستیم که پایه‌ای‌ترین مهارت‌های اجتماعی، مانند حس اعتماد، را ندارند. همهٔ این‌ها حاصل نبود مادر است؛ زیرا حضور

مادر تمامِ شالودهٔ عاطفی کودک را تأمین می‌کند. انتقال حس مسئولیت‌ورزی عاشقانه، فداکاری، صبوری و اطمینان از دوست داشته شدن و دریافت محبت و امنیت به‌رغم خطاها، و درک مفهوم گذشت، همه از دیدنِ مادر و روش و منش او حاصل می‌شود.

از همین نگارنده:

کتاب خانواده در تندباد

در بهار ۱۴۰۴ از سوی

نشر معارف منتشر شد.



ارزیابی دفتر خانواده و ازدواج، هم اندیشی اساتید دانشگاه‌ها:

- ✓ خانواده در این اثر نه صرفاً در سطح روابط بین فردی، بلکه در بستر تحولات اجتماعی و تمدنی بررسی شده است که رویکردی عمیق و کم‌نظیر در حوزه مطالعات خانواده محسوب می‌شود...
- ✓ اثر به خوبی تاثیر رسانه‌ها، جریان فمینیسم، سرمایه داری مصرف‌گرا و فردگرایی را در آسیب رسانی به نهاد خانواده تحلیل می‌کند
- ✓ به جای کپی برداری از نظریات غربی، راهکارهایی متناسب با فرهنگ دینی و ایرانی ارائه می‌دهد.

✓ از اصطلاحات پیچیده پرهیز نموده و مخاطب عمومی را نیز همراه می سازد.

اطلاعات بیشتر و شیوه تهیه فوری کتاب در وبسایت دفتر انتشار آثار استاد ساويز asaviz.ir، بخش کتاب‌ها، صفحه کتاب خانواده در تندباد در دسترس است. امکانات ویژه‌ای برای دانشگاهیان در نظر گرفته شده است. همچنین برای سوالات یا تهیه فوری کتاب می‌توانید با ۰۹۱۲۴۵۹۰۴۱۰ مکالمه یا پیام ارسال فرمایید.

یادداشت



والدگری در فرهنگ مدرن

این اثر، بخشی است از مجموع آثار در سایت

asaviz.ir